

خشونت در مدارس انکارناشدنی است

به بهانه اعلام جرم علیه سازندگان سریال «افعی تهران»

یک سکانس از سریالی در شبکه نمایش خانگی ایران این روزها موضوع مورد بحث درباره فضای مدارس شده است. در سریال افعی تهران پیمان معادی با معلم دوران کودکی خود مواجه میشود که او شاگردان دیگر را تنبیه میکرده است.

شرق: یک سکانس از سریالی در شبکه نمایش خانگی ایران این روزها موضوع مورد بحث درباره فضای مدارس شده است. در سریال افعی تهران پیمان معادی با معلم دوران کودکی خود مواجه میشود که او شاگردان دیگر را تنبیه میکرده است. برخورد پیمان معادی با این معلم بازنشسته در این سریال حالا موضوع شکایت و اعلام جرمی علیه سازندگان این سریال شده که گویا شأن معلمان را رعایت نکرده‌اند. انتشار همین خبر اما با موج گسترده‌ای از واکنشها در شبکه‌های اجتماعی همراه بود. کاربران زیادی از تجربه‌های مواجهه با خشونتشان در مدارس سخن گفتند و از رفتارهای خشن در مدرسه روایت‌هایی بیان کردند. انتشار جسته و گریخته ویدئوهایی از رفتار خشن برخی معلم‌ها با دانش‌آموزان در فضای مجازی هم نشان می‌دهد که اگرچه اعمال خشونت علیه دانش‌آموزان با تغییرات گسترده فرهنگی و اجتماعی در ایران کاهش یافته اما به صفر نرسیده است. محمد داوری از مشاوران شاغل در مدارس ایران است که به بهانه بحث‌های در گرفته چند روز اخیر درباره سریال افعی تهران با او درباره تنبیه بدنی دانش‌آموزان در مدارس و تبعات آن گفت‌وگو کردیم.

برای شروع می‌توانیم درباره اعمال خشونت در مدارس و گونه‌های مختلف آن کمی حرف بزنیم. درحالی‌که همه ممکن است با شنیدن اعمال خشونت علیه دانش‌آموزان اولین گزینه‌ای که به آن فکر کنند، تنبیه بدنی باشد اما می‌دانیم که جنبه‌های دیگری از رفتارهای خشن هم در مدارس چه از سوی گردانندگان مدارس و چه از سوی دانش‌آموزان دیده می‌شود.

عمومی‌ترین و وسیع‌ترین خشونت در مدارس ساختاری و متکی بر دستورالعمل‌ها و ضوابط و مقررات مدرسه است؛ یعنی این ساختار

متمرکز و گسترده برای بیش از 110 هزار مدرسه چارچوبی تعیین می‌کند که حتی مدیران و پرسنل و معلم‌ها هم آزادی عمل ندارند تا متناسب با تشخیص خودشان رفتار کنند. حتی معلم در درون کلاس هم تحت نظارت و فشار این دستورالعمل‌ها است. در این میان ممکن است عده‌ای هم کاسه داغ‌تر از آش شوند و فراتر از دستورالعمل‌ها، ضوابط و مقررات سلیقه‌ای را در مدارس و مناطق بر معلمان و دانش‌آموزان تحمیل می‌کنند. یعنی یک بُعد از بحث خشونت، خشونتِ ساختاری و دستورالعملی و قوانین و ضوابط و مقرراتی است که وجود دارند و برخلاف روان‌شناسی کودک و نوجوان و برخلاف فلسفه تعلیم و تربیت متناسب و منطبق برای اصول تعلیم و تربیت واقعی است. در تحلیل این بحث باید به محتوای کتاب‌های درسی نیز توجه کرد. یعنی برخی محتواهای غیرجذاب، محتوای دور از واقعیت و برخی از محتواهایی که چالش‌های جدی را ایجاد می‌کند؛ زمینه‌ساز چالش رابطه معلم و دانش‌آموز و دانش‌آموزان با هم می‌شود که این محتوا محرک آن خشونت است. یکسری از خشونت‌ها مرتبط با فضا است؛ یعنی فضای تنگ غیراستانداردِ فشرده‌ای که دانش‌آموزان در آن تحصیل می‌کنند، زمینه‌ساز خشونت می‌شود. مثلاً در کلاسی که ظرفیت 20 دانش‌آموز دارد ولی 30، 40 تا دانش‌آموز جای داده می‌شوند، یا تراکم دانش‌آموزها در مدرسه‌ای با ظرفیت 200 دانش‌آموز به 500 نفر هم می‌رسد. طبیعتاً اینها هم زمینه‌ساز خشونت‌های اجتماعی می‌شود؛ یعنی زمینه را برای خشونت‌های بچه‌ها علیه همدیگر، معلم علیه دانش‌آموز و حتی دانش‌آموز علیه معلم ایجاد می‌کند. یکی از خشونت‌هایی که دیده نمی‌شود، خشونت‌های دانش‌آموز علیه معلم است. الان به بهانه این سکانس افعی تهران، خشونت معلم علیه دانش‌آموز بولد شده ولی حتما سراغ دارید که معلم‌هایی داریم که توسط دانش‌آموزانشان در همین سال‌های اخیر کشته یا مجروح شدند؛ بنابراین هر دو جنبه وجود دارد و هر دو جنبه هم محکوم است. ما همه انواع و ابعاد خشونت را در مدرسه در رابطه بچه‌ها با هم، در رابطه معلم‌ها با بچه‌ها و در رابطه معلم و پرسنل با همدیگر هم می‌بینیم. یعنی مدرسه چنان تحت فشار عوامل مختلفی است که به کانونی خشونت‌خیز تبدیل شده. این مسئله باید ارزیابی شود که چه اتفاقی برای مدرسه افتاده که نهادی که باید پر از نشاط و لطافت و روابط بسیار پویا و سازنده بین عناصر مختلفش به‌ویژه دو عنصر اصلی «دانش‌آموز-معلم» باشد، تبدیل به یک کانون خشونت شده است. این بدان معناست که مدرسه آسیب دیده است؛ جایگاه مدرسه، کارکرد مدرسه، منزلت مدرسه تضعیف شده و یکی از مهم‌ترین دلایلش همین زمینه‌های خشونت در مدارس است.

ماجرای سکانس سریال افعی تهران باعث شده روایت‌های گسترده‌ای از اعمال خشونت در مدارس در سال‌های مختلف در شبکه‌های اجتماعی شنیده شود. کمی درباره این خشونت عریان در مدارس بیشتر حرف بزنیم.

اگر تنبیه را در ذیل یک موضوع بزرگ‌تر تحت عنوان «خشونت در مواجهه با دانش‌آموزان» در نظر بگیریم می‌بینیم که با مسئله‌ای بزرگ‌تر مواجه هستیم. به این معنی که حتی خشونت‌های پنهان مثل تنبیه‌های روانی-اجتماعی-عاطفی در ابعاد مختلف وسیع‌تر از چیزی که بتوان تصورش را کرد، وجود دارد. شاید بشود گفت اکنون نوک کوه یخ آن معلوم شده. مدارس ما به دلایل مختلف از قبیل سیاست‌گذاری‌های اشتباه، تصمیم‌گیری‌ها و مدیریت نادرست، محتوای آموزشی و پرورش نیروهایش با چالش‌هایی در مواجهه با کارکردهای اصلی‌اش قرار دارد. برای همین است که گاهی می‌بینیم مدرسه مکانی جذاب برای دانش‌آموزان نیست؛ یعنی کانون مدرسه آسیب دیده و کاسه آسیب‌های متأثر از این موضوع بر سر دانش‌آموزان می‌شکند و خود معلمان هم قربانی یک نظام آموزشی ضعیف و مدرسه ناکارآمد هستند؛ حتی خشونت تولیدشده در رابطه معلم و دانش‌آموز ناشی از شرایط نظام آموزش و ناکارآمدی نهاد مدرسه و کانون مدرسه است. این بحث کلان آن است؛ نگاه ما و دوستانمان در این مقوله در بحث تنبیه بدنی، در ذیل خشونت گسترده‌تری است که باید این قضیه را دید.

در این روزگار می‌بینیم که مقدار جامعه تغییر کرده و رشد پیدا کرده اما همچنان در خیلی از اظهارنظرها می‌بینیم که خشونت علیه بچه‌ها در مدرسه به نظر بخشی از افراد جامعه و برخی والدین پذیرفته شده است. این موضوع در گذشته گسترده‌تر بوده و اکنون البته تغییراتی کرده اما همچنان دیده می‌شود و به صورت کامل از بین نرفته است. به نظر شما چه اتفاقی می‌افتد که چنین خشونتی از طرف بخشی از جامعه پذیرفته شده می‌آید؟

این یک مشکل سنتی و فرهنگی در جامعه ماست که در نگرش غیرکارشناسی و مغایر با اصول روان‌شناسی کودک و نوجوان و اصول تعلیم و تربیت ریشه دارد. ریشه این پدیده را در فرهنگ و سنت مردسالارانه و پدرسالارانه خودمان باید ببینیم. ما ضرب‌المثل‌ها و اشعار زیادی داریم که باید دانش‌آموز حتماً از معلم کتک بخورد تا تربیت بشود که امثالش را شنیده‌اید. چیزهایی مثل «تا نباشد چوب تر» یا «چوب معلم گله» و امثال اینها را در ادبیات و ادبیات عامه مردم فراوان داریم. وقتی چنین چیزی را در ادبیات‌مان داریم یعنی بخشی از فرهنگ ما بوده و این بدان معنی است که ما نیاز به بازنگری فرهنگی

داریم. باید بدانیم که نسل جدید هم زیر بار این سنت و این فرهنگ مغایر با حقوق کودک و نوجوان و روان‌شناسی کودک و نوجوان نمی‌رود. متأسفانه ساختار دولتی ما و ساختار مدیریتی و اجرائی ما هم از همین جنس است؛ این جنس فرهنگ مردسالارانه، تحکمی و متکی بر اجبار و برخی شاخص‌های سنتی و فرهنگی.

در آن سکانس می‌بینیم تنبیهی که کودک (پیمان معادی) در مدرسه شده در بزرگسالی همچنان با او همراه است و همچنان اذیتش می‌کند. اگر بخواهید چند توصیه به خانواده‌ها یا بچه‌هایی داشته باشید که چنین تجربه‌ای داشته‌اند، بهترین پیشنهادتان چیست؟

با توجه به تجربه‌های کاری‌ام در این زمینه می‌گویم که تجربه‌های خشونت‌های ناشی از اتفاقات دوره کودکی و نوجوانی و تجربیات متکی بر خشونت در دوره کودکی و نوجوانی را باید به عنوان یک اختلال و بیماری ببینیم و به فکر درمان آن باشیم. راهکار علمی‌اش با توجه به اینکه نسخه واحدی نمی‌توان برای همه کیش‌ها صادر کرد، «ارجاع به مشاور» است. یعنی مراجعه به مشاور، روان‌شناس و روان‌پزشک برای کسانی که خشونت در آنها نهادینه شده و به عنوان یک اختلال خلقی، رفتاری و اجتماعی چه خشونت علیه خود و چه خشونت علیه دیگران و چه خشونت علیه طبیعت و حیوانات... همه اینها از یک جنبه اختلال روان‌شناختی است و نیازمند درمان است. اگر نگاه درمانی به آن نداشته باشیم و به فردی که ابراز خشونت می‌کند، حق بدهیم که به دلیل اینکه این آسیب‌ها را دیده، می‌تواند خشونت را اعمال کند، این چرخه تولید خشونت ادامه پیدا می‌کند که مطلوب ما نیست. ما باید ریشه‌ای با این مسئله برخورد کنیم. باید به پدران، مادران، معلمان و مربیان بگوییم که از دوره کودکی و نوجوانی باید از روش‌هایی که باعث ایجاد زمینه‌های خشونت که در قالب پرخاشگری، انتقام‌جویی و خشونت‌ها در شکل‌های مختلف چه کلامی، چه فیزیکی، چه عاطفی و روانی و چه اجتماعی می‌شود دوری کنند. همان‌طور که بالا گفتم، برخی فقط خشونت را فیزیکی می‌دانند؛ مثلاً طرف قمه بکشد و یک خط در صورت یا گردن بیندازد... نه؛ گاهی یک کلام آهسته می‌تواند پر از خشونت باشد و اثرات تاریخی روی دانش‌آموز بگذارد.